

خیلیها اینجا آمده اند که حرفهای زیادی برای گفتن دارند. دیدن چهره های شاد و خندان کورش کبیر، کریم خان زند، امیر کبیر، دکتر محمد مصدق عزیز، فاطمی و بختیار برای من باعث اقتلر بود که این چنین با حوصله به حرفهای من گوش دادند. اگر مصدق گرامی مایل باشند، کمی از تاریخ سیاسی ایران بر ایمان بگویند. فردوسی با لبخند به مصدق اشاره کرد که بفرمایند.

دکتر مصدق بلند شد و گفت: فکر می کنم اگر آقای کسروی بفرمایند، ایشان درد دل همه ما را خواهد گفت.

فردوسی رو به کسروی کرد و گفت: دوست عزیز بار اول که درباره آتش زدن دیوان حافظ صحبت کردید موضوع خرافات را مطرح کردید و بعد از این همه گفتگو برمی گردیم به شنیدن درد دل شما که شکایت از خرافات است.

وقتی کسروی میخواست شروع به سخن گفتن بکند، یک جمعیت چند ملیونی از دوردستها پیدایشان شد که جلوی همه آنها چهره های آشنای قتل های زنجیره ای و هزاران اعدام شدگان سی نه سال اخیر و کشته شدگان جنگ، هم ایرانی و هم عراقی بودند.

کسروی گفت: احساس گناه میکنم که اگر اسامی چند نفری را که جلوی این جمعیت چند ملیونی ایستاده اند و آنها را نمایندگی می کنند نبرم.

هرچند که قدردانی از یکایک این عزیزان لازم است ولی آنها کمی وقت مرا درک می کنند.

داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری فروهر، دکتر کاظم سلمی، دکتر تقی تقی، علی اکبر سیرجانی، شمس الدین امیرعلانی، کشیش دیباج و کشیش میکائیلیان، محمد تقی زهتابی، معصومه مصدق، زهره ایزدی، احمد میرعلایی، اشرف السادات برقی، مولوی عبدالملک ملازاده، مولوی جمشید زهی، ماموستا فاروق فرساد و ماموستا محمد ربیعی، دکتر احمد صیاد، دکتر عبدالعزیز مجد،

جواد سنا، جلال متین، زهرا افتخاری، سید محمود میدانی، کشیش محمد باقر یوسفی، غفار حسینی، سیامک سنجر، دکتر احمد تقضلی، منوچهر صانعی،

فیروزه کلانتری، ابراهیم زال زاده، فرزینه مقصولو، شبنم حسینی، پیروز
 دوانی، حمید حاجی زاده و پسر نه ساله اش کارون، محمد مختاری، محمد جعفر
 پوینده، احمد میرین صیاد، حسین شاه جمالی، کشیش هایپیک هوسپیان، شیخ محمد
 ضیایی، دکتر جمشید پرتوی، جواد امامی، سونیا آل یاسین، مهندس کریم جلی،
 فاطمه املی، فاطمه قائم مقامی، دکتر فلاح یزدی، سعید قیدی، حسین سرشار،
 قاسملو، ندا آقاسلطان، آیت الله شریعت مداری و آیت الله منتظری.

وقتی چشم کسروی به این دو آیت الله در کنار ندا آقا سلطان تازه وارد افتاد و نام
 آنها را برد، با تعجب کمی مکث کرد و به فردوسی گفت از نظر من این هم مایه
 تعجب است و باید با این دو آیت الله بعداً صحبت کنم. دوباره رو به آن جمعیت
 ملیونی کرد و گفت از شما پوزش می خواهم، ای نورسیدگان بهشتی، شما اعدام
 شدگان تابستان سال شصت و هفت و کشته شدگان جنگ ایران و عراق و اعدام
 شدگان کردستان و سیستان و قم و شهرهای دیگر. کشتن هر یک نفر شما مثل
 کشتن تمام جهان بدست آن دوزخیانی است که کمی آنطرفتر غمگین نشسته اند.
 فقط به قیافه آن صادق خلخالی، سیف الله و مجری او امر آقای خمینی نگاه کنید و
 اجازه بدهید بیشتر از این درباره این ریاکاران دروغگو صحبت نکنم.

اما در باره خرافات: اگر اینجا دیوار بلندی می بود و هیچ امکانی وجود نداشت
 که بتوان فهمید پشت آن چیست، هرکسی می توانست چیزی را در پشت آن در
 ذهن خود تصور کند و اینجاست که رندان روزگار نه با دلیل منطقی بلکه با کلام
 شیرین و یا زور به مردم می قبولانند که پشت آن دیوار چیست.

بارها و بارها گفته شده و تکرار می شود:

زنام و نشان و گمان برترست	نگارنده بر شده پیکرست
به بینندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه	که برتر از نام و از جایگاه
از این پرده برتر سخن گاه نیست	زهستی مراندیشه ر راه نیست

دورانی که آنرا تاریخ مینامیم، دورانی است که بشر حوادث و اتفاقات و حتی
 آمار را به نوشته درآورد و آنها را نه تنها بروی چرم و کاغذ نوشت بلکه تمام این

حوادث و آمار را بر روی سنگ حک کرد تا صحیح را از ناصحیح، بعداً مردم تشخیص بدهند.

در چند هزار سال گذشته نوابغی بوده اند که با قدرت تخیل خارق العاده و نبوغ و زیرکی بی نظیر نویسندگی، داستانها ای را که از گذشتگان شنیده اند چه حقیقی و چه ماوراء طبیعی همه را با هم مخلوط کرده و به رشته نظم و نثر در آورده و این نوشته های اسطوره ای آنچنان شیرین و جذاب بوده اند که در طی صد ها سال بعنوان حقایق تاریخی، نسل اندر نسل از کودکی تا پیری تکرار شده و مورد قبول واقع شده اند.

از طرفی ملتها از روی دیدگاه های سیاسی و ناسیونالیستی خودشان در هزاره ها و سده ها و حتی سالهای اخیر این اسطوره ها را که با هیچکدام از معیار های علمی و منطقی نمیتوان آنها را به اثبات رسانید تاریخ خودشان را ساخته اند. زرتشت با یک پیام ساده "گفتار نیک، پندار نیک، رفتار نیک" رستاخیز خودش را شروع کرد که در حقیقت میتوان گفت الهام بخش تمام ادیان دنیای قدیم و بعد از خودش بود. زرتشت هرگز ادعای رابطه با خدا و رسیدن وحی را نکرد. فقط مثل یک معلم، به بشریت راه رسیدن به حقیقت را آموخت.

سیصد سال بزور دین، دهقان و صنعتگر ایرانی استنمزل شده و دسترنج آنها خرج عیاشی خلیفه مسلمین میشد. در توافق های داخلی بین قبیله خودشان، سرزمینهای به غنیمت گرفته ایران را بین همدیگر تقسیم میکردند و به اصطلاح از کیسه خلیفه می بخشیدند. صلح امام حسن با معاویه که شامل پرداخت در آمد استخر (استان فارس) به امام حسن میشد، نمونه ای تاریخی از این رابطه ارباب و رعیتی بین خلیفه مسلمین و رعایای ایرانی بود.

بعد از اسلام تمام خلفای راشدین و امویان و عباسیان از قبیله قریش بودند. منتها بنی امیه زیرکانه خلافت و تمام سمت های مهم را قبضه کردند و بنی هاشم بغیر از امام حسن که در مقابل صلح با معاویه به ثروتی هنگفت (پنج میلیون درهم و

درآمد استخر) دست یافت، بقیه به هیچ ثروت و مقامی نرسیدند.

ولی مبارزه بنی هاشم برای رسیدن به قدرت بعد از رحلت حضرت محمد تا

غیبت صغری امام زمان و حتی بعد از غیبت کبری امام زمان توسط نواب ایشان ادامه داشته است. البته جمع آوری خمس و نکات محل در آمد بنی هاشم و نواب ایشان برای ادامه مبارزه بوده است.

بنابراین هرچند در این فامیل بزرگ قریش اختلافاتی برای کسب قدرت و رهبری پدید آمد ولی در زمان کشور کشائی تقسیم غنائم همه با هم یکصدا و متحد بودند.

در واقعه کربلا اقوام نزدیک با هم برای کسب مقام رهبری و منافع مالی آن می‌جنگیدند. در نبرد گرگان در زمان عثمان با وجود آنکه می‌گویند حضرت علی خنه نشین بود ولی امام حسین و امام حسن در این جنگ بر علیه ایرانیان شرکت داشتند. جنگی که در آن سی هزار اسیر ایرانی را گردن زدند.

بطور کلی بعد از اسلام آوردن، از تمام قبایل حجاز یک نیروی متحد زیر یک پرچم عقیدتی بوجود آمد.

از نظر روحیه و توان جنگی قبایل متحد شده عرب، مثل مغولها و ترکها که به چین حمله می‌برند و مثل هون ها و ایوارها که به رم شبیخون می‌زدند، ناگهان صاحب یک صلاح کشتار جمعی عقیدتی میشوند که با آن از عدن و یمن گرفته تا ایران و رم شرقی و مصر و سرتاسر شمال آفریقا را در مینوردند.

همانطور که مغولها جهان را گرفتند و همانطور که بربرهای اروپا رم را تسخیر کردند، عربها تمام جهان متمدن آن زمان را فتح کردند. با این تفاوت که بربرها بعد از مدتی در تمدنهای فتح کرده حل میشدند. ولی قبایل عربستان و حجاز در اولین اقدام، ابتدا ریشه های تمدن را نابود میکردند. این کار شامل کشتن دانشمندان و سوزاندن کتابها و از بین بردن تمام آثار تمدن سرزمینهای تسخیر شده بود. بعد از آن زبان عربی را به زور بر مردم مغلوب تحمیل میکردند. به این ترتیب کمتر از یک نسل زبان مردم مغلوب عربی می شد.

مردمان بین النهرین که مرکز کشورشان در تیسفون و متعلق به حوزه فرهنگ ایرانی بودند از سواحل جنوبی خلیج فارس گرفته تا کردستان و ترکیه و قفقاز

همگی جزئی از ایران زمین و متعلق به این حوزه فرهنگی بودند. سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی سودان و مراکش اینها همگی صاحب فرهنگهای

مستقل و با سابقه ادبی و زبانی مختص خودشان بودند که ادبیات مستقل خودشان را داشتند. کتابخانه اسکندریه بزرگترین مرکز فرهنگی در طول تاریخ جهان بود که حتی امروز هم کتابخانه کنگره آمریکا در مقایسه با آن در مقام کمتری است. از عدن گرفته تا مراکش همه عرب شدند و بجای آن بیست و نه قبیله حجازی بعدها بیست و چند مملکت جدید بوجود آمد که همگی تاریخ پیدایش خودشان را با همان بیست و نه قبیله عرب گره میزنند.

قبایل وحشی مغول به چین و هند و ایران و اروپا یورش بردند، حکومت کردند و بعد از مدتی ملیت سرزمین مغلوب را پذیرفتند و در آن حل شدند. یونانیها رم را بنا کردند و بعداً قبایل، سلت و هون و ایوار به رم رفتند و در بازگشت ممالک اروپائی را ساختند.

ولی این بیست و نه قبیله عرب و حجازی با صلاح دین تمام کشورها مفتوحه را عرب کردند بجز ایران و اسپانیا. عرب ها بعد از پیروزی، اول تمام ثروت های منقول و اسیران برده و کنیزان را به نسبت مساوی بین جنگجویان که در جنگ شرکت کرده بودند، و بیت المال که خرج جنگ بعدی بشود، و خلیفه در کمال عدالت و طبق قوانین اسلام تقسیم میکردند. چون انگیزه اصلی اکثر جنگجویان عرب بدست آوردن همین غنیمتها بوده، لذا تقسیم منصفانه آنها، مفهوم عدالت را در فرهنگ اسلامی نهادینه نمود.

وقتی از عدل عمر یا علی صحبت میشود، منظور تقسیم عادلانه غنائم است و وقتی از بی عدالتی عثمان میگویند، منظور آنست که او سهم بیشتری به طایفه خودش یعنی بنی امیه میداده است.

تسلیم شدگان اگر مسلمان شوند یا برده شوند کشته نمیشوند. در اینصورت حتی شلوار پسران را پائین کشیده و اگر موئی دیده میشد او را بعنوان مرد، پسر بالغ میکشند. زنان زیبا را تصاحب میکردند و اگر زیبا نبودند بکارگری میگماشتند. دانشمندان را میکشند.

کتابخانه ها با خاک یکسان کرده و هر کتابی را که پیدا میکردند میسوزاندند. مردم حق تکلم به زبان خودشان را نداشته و باید عربی یاد بگیرند و فقط قرآن

بخوانند. خواندن قرآن به عربی آنهم با سوره های در هم آمیخته بعد از خلافت عثمان به این دلیل مرسوم و سنتی شده که خواننده نتواند آنرا درک کند و حاکمان بتوانند به دلخواه خودشان آنرا تفسیر کنند.

تا زمانی که ایرانیان قرآن را به فارسی و با ترتیب تاریخی، یعنی "قرآن راستین" نخوانند، ایرانیان درک درستی از قرآن نخواهند داشت.

هرگونه آثار هنری را از بین میبردند مگر آنکه توانائی تخریب آنرا نداشته باشند.

بهمین دلیل است تمام مجسمه های متعلق به قبل از 1400 سال پیش از مصر تا هندوستان یا کاملاً نابود شده و یا دماغ ندارند. چون دماغ در مجسمه، آسانترین قسمت است که میتوان آنرا با یک ضربه شکست. تخریب این آثار هنری تا قرن بیست و یکم توسط صاحبان و وارثان این اندیشه، یعنی و هابیون و سلفی ها و طالبان و القاعده و امروز داعش، ادامه داشته است. انفجار مجسمه بودا در بامیان و تخریب آثار تاریخی توسط داعش در سوریه و عراق نمونه آتست. باید شکر گزار بود، که اگر اعراب قرن هفتم میلادی دینامیت میداشتند، امروز اثری از اهرام مصر هم نبود.

به این ترتیب باید بعد از ده بیست سال تمام کشور های فتح شده عرب زبان بشوند. ایران بعد از پنجاه سال مبارزه وقتی کاملاً تسلیم شد، تنها کشور فتح شده توسط همان بیست و نه قبیله عرب است که بعداً در مبارزات دویست ساله خودش توانست عرب نباشد و افتخار عجم بودن را کسب نماید.

هرچند عراق کنونی که مرکز ایران بود از دست رفت، ولی بدنه اصلی این سرزمین حفظ شد. والا ایران هم مثل تمام این کشور های تسخیر شده، میبایست عرب میشد.

اگر ایرانیان در مبارزه خود شکست میخوردند و عرب میشدند، در آن صورت

شاید هندوستان هم امروز عرب میبود. ولی چرا ایران عرب نشد؟

چون سرزمینی که از ایران بزرگ بجا مانده بود چه قبل از ورود آریائیان و چه بعد از آن، در آن سرزمین یک قبیله زندگی میکرد که متمدن بودند، مردم شهر سوخته، کاسپی ها، ایلامیان و سایر تمدن های این سرزمین، که با آریائیان در هم آمیختند.

قبیله ای به بزرگی سرزمینی از مدیترانه تا اقیانوس هند. قبیله ای شامل صدها طایفه از آذری ها و کردها در شمال غرب تا تاجیکها در شمال شرق و بلوچ و یمنی در جنوب شرقی، عراق و بحرین در جنوب غربی که فرهنگ مشترکی داشته اند. کسانی که توانسته اند خطر را اختراع کنند و تاریخ را بنویسند. این مردمان مسلماً باید دارای فرهنگی مملو از شاعران و نویسندگان و اندیشمندان و کتابخانه هائی پر از آثار هنری، ادبی و علمی بوده باشند. چگونه ممکن است ایرانیان اثری مثل کلیله و دمنه را قبل از اسلام از سانسکریت به پهلوی ترجمه کنند و مجدداً آنرا از پهلوی به عربی در بیآورند و تعداد فصول آنرا دوبرابر کنند در حالیکه چیزی از خودشان در دوران قبل از اسلام نداشته باشند. مگر ممکن است فردوسی بدون هیچگونه سابقه بتواند چنین اثر بی نظیری بوجود آورد و یا چگونه ممکن است از میان خاکستر کتابخانه ها و قبرستان بزرگتی که قتل عام شدند این زبان شیرین دوباره زنده شود بدون آنکه در آتشی که حجازیها به ایران زدند تخم این فرهنگ در خاک ایران زمین نیافتاده باشد تا که میوه آن صدها سال بعد فردوسی و عطار و حافظ و سعدی و خیام و مولانا و هزاران شاعر و نویسنده دیگر بشوند.

ابن خلدون، این فیلسوف تونس، در مورد جایگاه دانش در ایران پیش از اسلام نوشته است: "جایگاه علوم عقلی در نزد پارسیان بسیار والا بود و حیطه های آن ها بسیار گسترده بوده است. چرا که دارای حکومت های پایدار و با شکوه بودند. گویند پس از کشته شدن داریوش به دست اسکندر و چیره شدن اسکندر به سرزمین ایرانیان و دست یافتن به کتابها و علوم بی شمار پارسیان، این دانشها از پارسیان به یونانیان رسید.

شکوفایی دانشگاه گندی شاپور تا زمان منصور عباسی و مدت ها پس از آن، به نحوی که منصور برای درمان بیمار خود به پزشکان آن جا روی آورد، نشان دهنده آن است که حتی با پذیرفتن نظریه آتش سوزی کتاب، دست کم بخشی از دانش پارس ها نگهداری شد و حتی آنان با ترجمه کتاب های خود به زبان عربی در نگهداری آن کوشش فراوان کردند، چنان که چیره ترین مترجمان کتاب به زبان عربی در اصل ایرانی بودند که ابن مقفع و خاندان بختیشوع از شناخته شده

ترین آن‌ها هستند. مترجمان دیگری مانند حنین بن اسحاق نیز شاگرد ایرانیان بودند. از این رو، برخی از دانش‌های دوران باستان را باید در کتاب‌های عربی آغاز نهضت ترجمه جست و جو کرد.

ابن‌خلدون در جای دیگری از مقدمه خود می‌گوید: "جای شگفتی است که در جامعه اسلامی، چه در علوم شرعی و چه در علوم عقلی، اغلب پیشوایان علم ایرانی بودند. جز در مواردی نادر و اندک و چنانچه برخی از آنان منسوب به عرب بودند، زبانشان فارسی و محیط تربیتشان ایرانی بود." بی‌گمان آن ایرانیان از نوادگان همان ایرانیان دانش‌پرور دوران باستان بودند.

می‌گویند محل تولد فلسفه یونان بوده؟! در حالی‌که اولین کسی که خودش را فیلسوف یعنی دوستدار علم نامید، فیثاغورث در جوانی توسط داریوش از بابل به تخت جمشید برده شده و در ایران کارآموزی کرده تا که صد سال بعد از او سقراط پدر فلسفه یونان پا به عرصه وجود می‌گذارد.

جای شگفتی نیست که ایران به مدت هزار سال شاهد دو تمدن یونانی و رومی بوده و امروز کسی حتی یک دانشمند، شاعر، نویسنده و مخترع را در این دوران هزار ساله نمی‌شناسد، مگر شاهان ایرانی آنهم بخاطر آنکه یونانیان و رومیان درباره آنها نوشته اند.

ایرانیان صاحب جشنها ای بودند که تا به امروز جهتیان از روی جشن شب یلدا و تولد میترا کریسمس و سال میلادی را درست کردند.

آیا نباید یلدا را همان کریسمس نامید؟

رابطه یکی از بزرگترین جشنهای ایرانی، شب چله و کریسمس و آئین مهر و میترا ایسم چیست؟

جشنهای نوروز، چهارشنبه سوری، مهرگان، سده و پنجم هرماه این ملت را سالی دوازده ماه در جشن و سرور که ملیه زندگی است زنده نگاه میداشته است.

اینها دلالی است که علیرغم تمام فشارها، ادبیات فارسی زنجیر بردگی زبان عربی را پاره کرد و خیلی زود نویسندگان و دانشمندان ایرانی و فارسی‌زبان از تاجیکستان گرفته تا بین‌النهرین برتری زبان فارسی را ثابت کرده اند. حتی آثار این دانشمندان به زبان عبری دوشان آنچنان شیرین است که عربها با عرب

معرفی کردن آنها می‌خواهند برای خودشان کسب حیثیت تاریخی بکنند.

جای تعجب نیست که حجازی‌ها و وارثان آنها فقط به این دلیل که بعضی نویسندگان ایرانی آثاری هم به زبان جبری زمان خودشان نوشته اند آنها را عرب معرفی میکنند

در یک نگاه به تاریخ چندین هزار ساله ایران میتوان مردان بزرگ را به آسانی در آن دید. ولی از ابتدای تاریخ نوشته شده تا دوران معاصر، متأسفانه میهن پرستانی که در سرزمین ایران در هزار و چهار صد سال گذشته با اقتضای این دوران درخشیده اند که بعداً تاریخ نتوانسته نقاط ضعف و تاریکی به آنها نسبت دهد، تعدادشان از انگشتان دست کمتر است. باز هم متأسفانه دوران اقتدار این عزیزان تاریخ ایران فقط دو سه سالی بیشتر نبوده.

بعنوان نمونه، ابومسلم خراسانی، طاهر، بابک خرم‌دین، مازیار، یعقوب لیث صفاری، کریمخان زند، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و ستارخان و باقرخان و مصدق و بختیار مردان بزرگ تاریخ ایران از یک فامیل ایده آل ایرانی بودند. در تاریخ طولانی ایران هزاران شاعر، نویسنده، فیلسوف، عالم و وزیر و شاه هم بوده اند که خدمات آنها را به ایران بید ارج گذاشت. در راس این گروه عظیم، نام حکیم ابوالقاسم فردوسی و کورش کبیر در تاریخ ایران جاودانه خواهد ماند. آمیخته شدن اعتقادات دینی با قدرت حکومتی بدترین نوع سرطان اجتماعی برای یک جامعه بوده است.

حاکمان ظالم بعد از مرگشان اساس حکومتشان از هم می‌پاشد ولی از بین بردن حکومت مذهبی سالها و شاید قرن‌ها طول میکشد. دیدیم چگونه حکومت بلا منازع مسیحی در اروپا قرن‌ها برقرار بود و بالاخره انقلاب لوتر که اساس آن خواندن کتاب مقدس به زبان مادری بود و جنگ‌های سی ساله به حکومت ولایت فقهی کلیسا و واتیکان خاتمه داد.

اروپا بعد از انقلاب لوتر، در دوران روشنگری بعد از قرن‌ها مبارزه توانست به مرور با استقرار دموکراسی و جدائی دین از دولت، دیکتاتورهای سیاسی و مذهبی را خلع ید کرده بسوی تکامل گام بردارد.

ولی سقوط ایران از دوران شاه سلطان حسین، همزمان با رنسانس در اروپا

شروع شد. هرچند در این سیصد سال، چند سالی هم رفاه اقتصادی شامل حال این ملت بوده ولی این حرکت قهقرائی در دهه های اخیر همچنان ادامه داشته است.

باید توجه داشت که سلول های سرطانی، بیش از هزار سال است در بدنه سرزمین ایران وجود داشته. و باید دانست چنین سلول های در تمام اجتماعات و حتی از نوع مدرن و پیشرفته آن وجود دارد. کفایت به برنامه های مذهبی تلویزیونهای آمریکا نگاه کنید و یا در جمع رادیکالهای مذهبی وارد شوید و ببینید که این عده مردمان که تعداد آنها در تمام ممالک دنیا بین پنج تا ده درصد است چه عقاید خطرناکی دارند. اما قوانین اساسی این کشورهای پیشرفته به آنها آزادی میدهد که عقاید خودشان را ابراز کنند، ولی به آنها این حق را نمیدهد که این عقاید خرافی و رادیکال را به دیگران تحمیل بکنند.

اگر قانون اساسی آمریکا و یا فرانسه و یا هر کشور مرفه دیگری ملت را نگاهیانی نکند، همین رادیکالهای مذهبی میتوانند ظرف چند سال رژیم سرکار بیاورند که شبیه حکومت اسلامی ایران باشد.

روش قشربون مذهبی، ساده، آرام و گام به گام است. بعنوان مثال اول سعی میکنند لوحه ده فرمان را در پارک جلوی کاخ دادگستری بعنوان یک نماد تزئینی نصب کنند. بعداً آنرا به داخل راهروی کاخ می آورند و چند سال بعد به داخل اطاقها و بعداً به استناد آن، قانون اساسی را مرحله به مرحله طبق اصول بینشان عوض میکنند. باید شکرگزار بود که قانون اساسی این ممالک مرفه جلوی کارشان را از روز اول میگیرد.

این حرکت گام به گام قشربون مذهبی، چه مسلمان و مسیحی و یهودی در تمام جوامع پیشرفته و عقب افتاده تکرار شده و میشود و اگر قانونی نباشد که جلوی آنها را در همان مراحل اول بگیرد، طولی نخواهد کشید که قوانین شریعت چه مسیحی، چه اسلامی و چه یهودی و حتی بودائی و هندوئی حاکم بر جامعه خواهد شد.

نمونه دیگر، همین داستان حجاب اسلامی در ایران است. همه بیاد دارند خانمها بدون حجاب در تظاهرات ضد شاه شرکت میکردند. بعد از پیروزی بهمن 57

همان سال در اسفند 57، پیشنهاد شد که خانمها لااقل پارچه ای مثل خانم بوتو و یا ایندرا گاندی روی سرشان بگذارند. سال بعد فشار کم کم شروع شد و دو سال بعد حجاب اجباری شد و الی آخر.

رادیکالهای دینی کارشان را مرحله به مرحله انجام میدهند. مردم باید جلوی آنها را در مراحل اولیه بگیرند.

مردم مصر از خوش شانسه‌های تاریخ اخیر هستند که قشریون بصورت نمکراتیک روی کار آمدند ولی نظامیان با کودتا آنها را نجات دادند. والا بعد از به قدرت رسیدنشان امری نسبتاً محال است که بتوان آنها را به آسانی از قدرتی که بدست آورده اند کنار گذاشت.

ترور من از آنجهت مایه شگفتی و تاسف است که عده ای از نمایندگان مجلس و شخص نخست وزیر که خود بعداً توسط همان گروه قاتلین من ترور شد، با آخوندها همصدا شدند و مرا مهدورالدم خواندند. در آن موقع مردم نمیدانستند که بعداً چه به سرشان خواهد آمد و این قابل فهم است.

برتولت برشت میگوید:

"اول سراغ یهودی ها رفتند.

من یهودی نبودم، اعتراضی نکردم.

پس از آن به لهستانی ها حمله بردند.

من لهستانی نبودم و اعتراضی نکردم.

آن گاه به لیبرالها فشار آوردند.

من لیبرال نبودم، اعتراض نکردم.

سپس نوبت به کمونیست ها رسید.

کمونیست نبودم، بنابراین اعتراضی نکردم.

سرانجام به سراغ من آمدند.

هرچه فریاد زدم کسی نمانده بود که اعتراضی بکند.

اگر نتوان آزادی و عدالت را یک جا داشت و من مجبور باشم میان این دو یکی

را انتخاب کنم، آزادی را انتخاب می کنم تا بتوانم به بی عدالتی اعتراض کنم."

ترور سیاسی و یا کشتن مخالفین بر اساس روایات معتبر، از صدر اسلام به دستور و موافقت رسول الله موضوع تازه ای نیست ولی قتل من از آنجهت درخور اهمیت است که ایران بعد از سالها صاحب قنون اساسی مشروطه و مجلس شورای ملی و دانشگاهی و قانون شده بود. این به آن معنی است که آخوندها دیگر حق کشتن افراد را طبق آئین شریعت نمیبایست داشته باشند. دادن حق کشتن من به آخوند ها مرحله اول شیوع سرطان خوش خیم در جامعه و رشد آن بسوی امروز ایران بود.

بله سال 1324 در ایران سالی است که سرطان شروع به رشد کرد. ریشه مرض البته در جامعه ایران از زمان مجلسی و چه بسا چند صد سال قبل از آن کاشته شده بوده است. شوربختانه سال 1720 میلادی که مقارن است با سلطنت شاه سلطان حسین صفوی و بزرگترین و با نفوذ ترین رهبر مذهبی تاریخ شیعه یعنی باقر مجلسی مصادف است با عصر روشنگری در اروپا و ظهور بزرگتی مثل مونتسکیو، ژان ژاک روسو، هلبز، نیوتون، آدام اسمیت و صدها عالم دیگر.

مذهب شیعه را که ایرانیان برای مبارزه با سلطه فرهنگی و اجتماعی عرب درست کردند، توانست زنجیر اسارت را از پای ایرانیان باز کرده و ملت را آزاد کند. ولی تاجداران بی لیاقت و مجاهدین بی عماله فرصت طلب آن زنجیر را که پدرانمان از پلیمان باز کرده بودند بر گردنمان آویختند و مردم خوب ایران سالهاست با این زنجیر در دور گردنشان بازیچه دست آتھائی شده اند که دین را وسیله حکومت کرده اند.

سالها طول خواهد کشید تا این سنگ را که با قانون اساسی در سال 1357 در چاه انداختیم، بتوان از این چاه که عمقی هزار ساله دارد بیرون کشید. مردم نمیدانستند "خدعه" چیست.

ولی سالها بعد فهمیدند چطور مجلس موسسان در آن تب و تاب انقلاب ظرف یک ماه تبدیل شد به مجلس خبرگان و قانون اساسی سکولاری را که آقای خمینی زیر درخت سیب در پاریس تائید کرده بود تبدیل شد به قنون شرعیات اسلامی. ببینیم چگونه میتوانیم از دورانهای که در سرزمینمان پشت سر گذاشته ایم و از

اشتباهات گذشته درسی بیاموزیم.

"النصر من الرعب". ترور از ابتدای ظهور اسلام وسیله اشاعه این دین و حکومت اسلامی بوده است. این موضوعیست که تمام فقیهان با افتخار و بعنوان وظیفه دینی بر آن تاکید می کنند.

مردم بی دفاع و بی اسلحه و ضعیف حد اقل می توانند اعتراضی بکنند. چرا از تاریخ درس نگرفتیم و اعتراضی نکردیم؟ بیاد بیاوریم:

وقتی در بهمن 57 روی پشت بام مدرسه علوی کسانی را بدون محاکمه تیربران کردند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که ارتشی و از سران رژیم شاهنشاهی نیستیم.

وقتی اعدام های بعدی انجام شد، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که مرامان با آنها فرق می کند.

وقتی اعدام های کردستان انجام شد، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که کرد نیستیم.

وقتی ترورهای خراج از ایران انجام شد، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که در خارج نیستیم.

وقتی سراغ توده ای ها رفتند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که توده ای نیستیم.

وقتی سراغ بهائی ها رفتند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که بهائی نیستیم.

وقتی سراغ یهودی ها رفتند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که یهودی نیستیم.

وقتی سراغ اهل سنت رفتند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که شیعه هستیم.

وقتی سراغ درویش رفتند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که درویش نیستیم.

وقتی در تابستان 68 چند هزار مجاهد و کمونیست را اعدام کردند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که مجاهد و کمونیست نیستیم.

وقتی قتل‌های زنجیره ای را براه انداختند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که نویسنده نیستیم.

وقتی آنهمه بیگناه را در اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات سال 88 کشتند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که در منزلمان نشسته ایم.

وقتی مراجع تقلید و آیت الله ها را به زندان انداختند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم ما که آخوند نیستیم.

وقتی به جان هم مسلکان و هم حزبی های خودشان افتادند، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم آنها از ما نیستند و سر تقسیم منافع بجان هم افتاده اند.

وقتی گروه حجتیه به جان ملی مذهبی ها و بنیان گذاران انقلاب اسلامی افتاد، اعتراضی نکردیم. چون فکر کردیم که واقعاً آنها از ما نیستند.

آیا باید صبر کنیم تا روزی که "علی بماند و حوضش"؟

یاد شعری از ناصر خسرو افتادم. او داستان عقابی را می گفت که روزی به

پرواز درآمد و در آسمان با غرور جهان را زیر پای خود می دید. ولی ناگاه

تیری او را سرنگون کرد. روی زمین باله‌هایش را گسترانید و به تیر نگاه کرد.

گفتا عجبست اینکه ز چوبست وز آهن این تیزی وتندی و پریدنش کجا خاست

چون نیک نگه کرد پر خویش بر او دید گفتا ز که نالم؟ که از ماست که برماست

شلید بگویند دیر شده. ولی بلید راه حلی اندیشید و سرطانی را که گریبانگیر

جامعه ایران شده درمان کرد و آینده بهتری برای آیندگان آرزو کرد.

بعد از فرار شاه، سرطان خوش خیمی که رژیم پهلوی آنرا از اسفند 1324

پرورده و تشکیلات داده بود، بمروور قدرت را در دست گرفت.

گروهی که فریبکارانه انقلاب ملت را ربوده بودند، بعد از چند سال خصوصاً با

وقوع جنگ وضعیتهشان آنچنان مستحکم شد که در سالهای اخیر مدتی است به

تسویه داخلی خودشان پرداخته اند.

چون بقیه مردم خارج از آن دایره کوچک حکومتی یا جرات نفس کشیدن ندارند

و یا آنها که در خارج مبارزه میکنند صدایشان به جایی نمیرسد.

اوضاع ایران، متأسفانه، در این سی و نه سال هر سال بدتر از سال قبل شده

است. همسایگانی که قبلاً به حساب نمی آمدند، کشورشان جایی شده که ایرانیان

در آرزوی سفر به آنجا هستند.

در حالیکه چهل سال پیش ایران یک پله جلوتر از کره جنوبی بود، ولی مقایسه وضع کنونی اقتصادی و اجتماعی ایران با همسایه هایش مایه تاسف است.

فقر - فلاکت اجتماعی - بحران، سه عامل بقای رژیم کنونی هستند.

درباره فقر، داگلاس هیوم نخست وزیر انگلستان پنجاه سال پیش گفته: اعراب

مثل شتر هستند که فقط یک سربان دیکتاتور و قدرتمند میتواند آنان را در یک

خط نگهدارد و ایرانیان مثل گوسفند هستند که در گرسنگی از شبان خود

فرمانبرداری می کنند.

درباره فلاکت اجتماعی، آقای قراعتی یکی از مشاهیر حکومت اسلامی گفته

است که جوانان خوب مسلمان دنبال اعتیاد و خوشگذرانی نمیروند در حالیکه

ضدانقلاب ها معتاد میشود و به دنبال فحشا میرود. و به این ترتیب بکمک اعتیاد

و فحشا جوانان ضد انقلاب از میدان بیرون رانده میشوند.

درباره بحران، جنگ، محاصره اقتصادی، ترور، ایجاد وحشت و ناآرامی همگی

در سی و نه سال گذشته تجربه شده که به بقاء رژیم کمک کرده اند.

بنابراین سیاست کلان حکومت اسلامی تشدید و دامن زدن به این سه عامل بقای

رژیم است.

گروه های ناراضی در داخل و خارج از هر وسیله ای که در اختیارشان بوده

برای اصلاح این اوضاع استفاده کرده اند. از مقاومت مسلحانه و اتحاد با دشمنان

ایران و کشتن ایرانیان بیگناه گرفته تا اعتصاب و تظاهرات و تبلیغات و بحث

و شعار و غیره. تمام اقدامات این مخالفان نه تنها نتیجه ای نداشته بلکه در

بعضی موارد باعث استحکام رژیم هم شده. متأسفانه بعضی از اقدامات مخالفین

در جهت کمک به تحکیم رژیم بوده است.

نمونه این اقدامات ابلهانه و خیانتکارانه اتحاد با صدام حسین و کشتار هموطنان

بود و اخیراً پشتیبانی معذودی در مورد حمله نظامی آمریکا به ایران بوده است.

هرچند که خطر چنین اشتباه فاحشی هنوز کاملاً مرتفع نشده، ولی وقت آن رسیده

که راه چاره ای اندیشید.

مبارزه منفی پراکنده و یا مبارزه مسلحانه و خشونت راه بجائی نخواهد برد.

این را نباید فراموش کرد که هر تغییری که با خشونت به پیروزی برسد نهایتاً همان کسانی که برای پیروزی از خشونت استفاده کرده اند، روش اعمال خشونتشان را بر مردم ادامه خواهند داد.

فرض کنیم: فردا، دار و دسته سلطنت طلبها و یا مجاهدین بکمک یک ارتش فرضی، در تهران مستقر شده و دولت موقت تشکیل دهند. حرکت بعدی چه خواهد بود؟ منطقی ترین اقدام، فراهم آوردن مقدمات انتخابات مجلس موسسان برای تدوین و تصویب قانون اساسی خواهد بود.

بسیار خوب. اگر سلطنت طلبها را در تهران مستقر کرده باشد، این قانون اساسی به احتمال زیاد مشروطه سلطنتی و اگر مجاهدین زمامدار اولیه باشند، این قانون اساسی، اسلامی سوسیالیستی با دیدگاه مجاهدین یعنی حکومت عدل علی خواهد بود. به احتمال قوی تدوین قانون اساسی در این شرایط ممکن است منتهای سالها بطول انجامد چون درصد کوچکی از مردم طرفدار گروه حاکم و خصوصاً این دو گروه یاد شده هستند.

قبل از پرداختن به راه حل، باید بدانیم چرا به این روز افتادیم و علتش چه بود؟ بطور خلاصه علت بدبختی ایران، گرفتاری این ملت در مثلث نکبتی است که بیش از هزار سال است بدور آن کشیده شده.

رئوس این مثلث نکبت عبارتند از دیکتاتورهای تاجدار، دیکتاتورهای عمامه دار و جانپان بی عمامه. یا همان شاه و شیخ و شحنه.

هرکدام از این سه به زور و با کمک دوتای دیگر بر ملت ایران حکومت کرده اند. اکثریت قریب به اتفاق شاهان همان دیکتاتورهای تاجدار هستند که عمامه داران دربار در خدمتشان بوده اند.

دیکتاتورهای عمامه دار از زمان عمر تا رژیم کنونی یا در قدرت بوده اند و یا در مقام دوم قدرت که جانپان بی عمامه مثل خالدابن ولید، ابی وقاص و مجاهدین برایشان کشتار میکرده اند.

جانپان بی عمامه مثل تیمور لنگ و سلطان محمود و امروزه، سران سپاه و بسیج و لباس شخصی ها در طول تاریخ، فقیه های مطلع تر از آیت الله ها بوده اند که فقط عمامه نداشته اند.



تا زمانی‌که ایران صاحب یک قانون اساسی حکومت پارلمانی نشود که این سه گروه و یا بعبارت ساده‌تر سلطنت‌طلبها، مجاهدین و آخوند‌ها از دایره رهبری کنار گذاشته شوند، ایران روز خوشی نخواهد داشت.

در حقیقت از هر زاویه‌ای که به ایران کنونی نگاه کنیم خواهیم دید نبودن یک قانون اساسی که یک زندگی سعادت‌مندانانه را برای ملت ایران ترسیم کند مشکل ما بوده است.

قانون اساسی حکومت پارلمانی نقشه آرشیفتکت، بنیان و استخوان بندی قوانین هر مملکتی می‌باشد.

به عبارت دیگر: "تجلی روح هر مملکتی در قانون اساسی است".

در یک نگاه سطحی به قانون اساسی جمهوری اسلامی، خواننده متوجه شباهت

آن با کتاب شریعات میشود که فقط برای حفظ حقوق یک اقلیت پنج درصدی نوشته شده است.

اگر قوانین صدر اسلام فقط قدرت را در دست قبیله قریش قرار میداد و بقیه امت اسلام و موالی بودند، این قانون اساسی تمام قدرت را در دست یک نفر بنام "ولایت مطلقه فقیه" قرار داده که او هم طایفه خود را انتخاب و در راس امور گمرده و امت ایران موالی آنها هستند.

در قانون اساسی حکومت اسلامی، زنان و اقلیت های مذهبی که نصف بیشتر جمعیت ایران را تشکیل میدهند از حقوقی کمتر از موالی برخوردارند. در میان شیعیان اثنی عشری چند سالی است که گروه حجتیه قدرت را قبضه کرده و شیعیان معتدل تر یا کنار زده شده اند یا در زندان هستند.

باید اضافه کنم که اصلاح این قانون اساسی حکومت اسلامی غیر ممکن است و حتی گنجائیدن یک ماده در قانون اساسی آینده ایران که رنگ بوی دینی داشته باشد، روزنه کوچکی ایجاد خواهد کرد که بعد از سالها اهریمن، ریاکارانه وارد شده و دوباره به دام خواهیم افتاد.

اول باید چند سوال از خودمان بکنیم:

چرا همه ما عصبانی و ناراحت هستیم؟

چرا بجای گفتگو و پیدا کردن راه حل به یکدیگر فحش میدهیم؟

چرا نمیفهمیم که سه فرمان زرتشت حتی قبل از ورود آریاییان به این سرزمین

که بعداً آنرا ایران نامیدند وجود داشت و این آخوند زرتشتی بود که گاتهای

زرتشت را فراموش کرده، اوستا را نوشتند و آنرا وارد حکومت ساسانی کردند و

باعث سقوط امپراطوری ساسانی شدند و ایرانیان را برده عرب کردند؟

چرا نمیفهمیم بعد از ششصد سال بردگی عرب، مردم ایران گرفتار بیابانگردان

مغول و ترکان آسیای مرکزی شدند که بمراتب وحشی تر از اعراب بودند؟

چرا نمیفهمیم مبارزه ایرانیان با دو فرهنگ بیابانی عرب و مغول، هزار و

چهارصد سال است ادامه دارد؟

چرا نمیفهمیم یادگار آزادی و حقوق انسانی ایرانیان در لوحه کورش نوشته شده؟

چرا اولین سند قانون اساسی ایرانیان، لوحه کورش را هرگز با مگناکارنا، اولین

سند قانون اساسی انگلستان مقایسه نکرده و حتی نادیده گرفته، تاریخ هفت هزار ساله ایران را دوهزار و پانصد ساله کردند؟

چرا شاهنامه فردوسی را نخوانده و نفهیده این سند هویت ایرانی را درک نمی کنیم؟

چرا قرآن راستین را به فارسی و با ترتیب تاریخی نمیخوانیم؟

چرا به حرف آخوند گوش میدهیم و در دام آخوند می افتیم و قرآن سنتی را به عربی که عثمان و سلمان فارس سوره هایش را درهم کردند میخوانیم و آنرا آخوند بر ایمان تفسیر میکند؟

چرا آخوندها و نوحه خوانها و دزدان ثروت مردم ایران مخالف خواندن قرآن به فارسی و با ترتیب تاریخی هستند؟

چون ایران ما تبدیل به یک زندان بزرگ شده و راه فرار برای کسی نیست.

عده ای هم در خارج از این زندان، آنها که عشق وطن در دلشان هنوز هست، توی سرهم میزنند که با شمشیرهای چوبی خودشان شاید بتوانند دیوار این زندان را خراب کنند.

در داخل زندان، ولایتدار زندان که میگوید از طرف خدا ماموریت دارد هرچهار سال یکبار نملیسی بنام انتخابات براه می اندازد و زندانبان را نصب میکند.

زندانبانان، یکی با جنگ و دیگری با سازندگی همراه با دزدیهای بزرگ و آن یکی با لخبند و این یکی با تلقک بازی و بزرگترین دزدی ها و اختلاص در تاریخ

ایران و جهان، بالاخره آخری با تدبیر، هرکدام این زندان پربرکت را اداره

میکند و درآمدهای زندان را ملیارد، ملیارد در خارج از زندان می اندوزند.

بطوریکه وقتیکه دو ملیارد پوندشان در انگلستان ضبط میشود، یا هیجده ملیارد

دلارشان در ترکیه به جیب ترکها ریخته میشود، و یا دیگر ملیاردها ثروت در

گوشه و کنار از مال ملت به فنا میرود، کک زندانبانها هم گزیده نمیشود و حتی

موضوع دوسه ملیارد دلار دزدی کم ارزش را هم کش نمی دهند!

چون به تأیید خودشان در هشت سال حکومت احمدی نژاد، معلوم نیست نیم

ترلیون درآمد نفتی کجا رفته.

در چنین شرایطی در محوطه زندان روزی تعدادی را گناهکار و بیگناه اعدام

میکنند، روزی عده را شلاق میزنند، روزی عده ای را به انفرادی میفرستند. حتی روی زندانیان اسید میریزند و آنها حق گوش دادن به موسیقی را هم ندارند. فحشا و اعتیاد هم کولاک میکند. خلاصه آنقدر روزگار را به همه تنگ میکنند که فرصتی برای فکر کردن و اعتراض و طرح نقشه فرار از این زنجیر اسارت به مردم داده نمیشود.

هرچند وقت هم سبدی پر از کالا و خوراکی کرده به زندانیان میدهند تا عده ای را خوشحال کنند. عده ای به زندانبانان پیوسته و مداحی میکنند. عده ای مبصر کلاس شده که زندانیان شلوغ نکنند. در چنین شرایطی بسیار طبیعی است که شما عصبانی باشید و فحش بدهید.

ولی راه حل چیست؟

آیا با فحش دیوار زندان خراب میشود؟

نه، هرگز. مگر در سال هشتاد و هشت ملیونها نفر به خیابانها نیامدند و آیا فحشی بود که نثار رهبر و رژیم نشد؟

پس چه باید کرد؟

راه حل چیست؟

اول باید فهمید مشکل تاریخی ما چه بوده و خواهد بود. نکبتی که مثل زنجیر

آهنی دور گردن ملت افتاده کدام است؟

اول این سه راس مثلث نکبت را باید قبول و درک کرد. بعداً راه حلی، نقشه ای، تاکتیکی و استراتژی ای پیدا کرد که اگر روزی همه ملت باهم یک دست شدند و با جمع نیروهای خودشان جنبش دیگری براه انداختند و دیوار زندان را خراب کردند، بدانند چه قانون اساسی را باید در جامعه برقرار کنند که همان زندانبانان قبلی، تغیر شکل نداده و دوباره دیواری دورشان بنا نکنند.

مردمی که از تاریخ نیموزند، محکوم به همان اشتباه قبلی هستند

هرکه ناموخت ازگذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

اگر هنوز جوابی پیدا نکرده اید دو سوال تاریخی دیگر از خودمان بپرسیم:

چه شد که سردار سپه و بعداً نخست وزیر آقای رضا پهلوی و بعد از آن رضا

شاه کبیر با آن همه خدمات در شهریور 1320 آن موقع که ایران را ترک

میگفت، مردم جشن گرفتند؟

چه شد شاه جوان و محبوب ایرانیان، محمد رضا شاه پهلوی، که در سال 1325 بعد از فرار پیشه‌وری و نجات آذربایجان مردم تبریز ماشینش را روی دست بلند میکنند و منشاء آن همه پیشرفت در ایران بود، در سال 1357 مردم ایران برایش آرزوی مرگ کردند و با آن فلاکت ایران را ترک میکند و سلسله پهلوی منقرض میشود؟

جواب همان یک کلمه، قانون، است که میزا یوسف خان تبریزی در کتاب یک کلمه، قانون اساسی را شرح داده بود و شاهنشاه آریامهر در آخرین سخنرانش به آن اعتراف کرد.

رساله یک کلمه مشهورترین اثر میرزا یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) می‌باشد. در موقع انتشار آن توجه بسیاری را بخود جلب نموده و محل گفتگو بود. چاپ اول آن در سال ۱۲۸۷ قمری و چاپ‌های بعدی در سال ۱۳۰۵ و ۱۳۲۵ در تهران به شیوه چاپ سنگی تجدید گردید. واپسین باز چاپ این رساله در سال‌های اخیر توسط انتشارات داخلی عرضه شده است.

انقلاب مشروطیت، هر چند بنظر عده‌ای هیچگونه زمینه فکری و نظری نداشته و بنظر عده‌ای دیگر زائیده اختلافات دو ابر قدرت روزگار یعنی انگلیس و روس بوده، اما در حقیقت وامدار چالش‌ها و تمایلات آزادی خواهانه عده بیشماری بوده که آغازگر اندیشیدن به اصول اولیه انسانی و ملی بودند. از طرف دیگر ارتباط و برخورد این اشخاص با بنیای غرب و مبانی دموکراسی که با اعزام اولین گروه دانشجویان ایرانی به اروپا در زمان عباس میرزا نایب السلطنه صورت گرفت، زمینه ساز جنبش قانون اساسی و انقلاب مشروطه گردید.

این رساله از یک مقدمه و بیست و یک فصل و دو بیانیه در خاتمه آن، تشکیل شده است. مستشارالدوله سعی در واکاوی علل عقب ماندگی جامعه ایرانی را داشته و دنبال یافتن راه‌هایی از توسعه نیافتگی و استبداد می‌گردد. وی در رساله از زبان دوستی که وجود خارجی ندارد، پیشرفت کشور را فقط در یک کلمه و آن هم قانون ذکر می‌کند. در این رساله اندیشه تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورا پیش بینی شده است.

او می‌نویسد:

من نگفتم کود (قانون) فرانسه یا سایر دول را برای خود استنساخ (نسخه برداری) کرده و معمول بدارید، مراد من کتبی است که جامع قوانین لازمه و مقبول ملت ما باشد.

در تمام فصول رساله چه آنجا که راجع به قانون اساسی و چه آنجا که مربوط به موضوع تغییر و اصلاح خط است، همت و سعی وی تطبیق آن قوانین با اصول شرع اسلام و خصوصیات جامعه ایرانی است. برگزاری جلسات با روحانیان رسمی در جلب آراء آنها و کاستن از انتقادات آنان تاحدی مؤثر بوده است. در فصل‌های رساله از اصول قانون اساسی فرانسه تک به تک ذکر و تفسیر لازم را ارائه می‌دهد.

در باره لزوم تدوین قانون برای ملت ایران می‌نویسد:

تدوین چنین کتابی ممکن است، خصوصاً در دیوانی که اجزاء آن از رجال دانش و معرفت و ارباب حکمت و سیاست باشند همه کتب معتبره اسلام را حاضر و جمله کود های دول متمدنه را جمع کنند و در مدتی قلیل کتابی جامع نویسند. دکتر صدیقی گرامی که اینجا در کنار دکتر مصدق و بختیار نشسته اند داستانها از ملاقاتشان با شاه دارند.

ولی حیف که دکتر صدیقی اجرای قانون اساسی را از شاه میخواست و شاه در فکر رفتن و برگشتن بود.

بالاخره بختیار، مرغ طوفان قبول کرد ناخدای کشتی شکسته ای بشود که شاهنشاه آنرا بسوی سخره هدایت کرده بود.

شاهنشاه آریا مهر در آخرین سخنرانی چندین بار به عدم اجرای قانون اساسی اعتراف کرد و قول داد که در آینده آنرا مو به مو اجرا کند ولی حیف که خیلی دیر شده بود!

ایکاش به نصیحت قوام السلطنه و نامه تاریخی او که سی سال قبل نوشته بود توجهی میکرد.

ایکاش به نامه سه امضای، بختیار، سنجابی و فروهر که ده سال قبل به او نوشته بودند توجهی میکرد.

ایکاش چندماه قبل از ترک ایران به پیشنهاد دکتر صدیقی گوش داده بود و چهار شرط او را پذیرفته بود (ماندن در ایران، بازگشت تمام اموال خودش و خانواده اش از خارج به ایران، محاکمه تمام اطرافیان خیانتکارش و حذف اختیارات دیکتاتوری شاه از قانون اساسی)

ایکاش زیر پای بختیار را خالی نمیکرد و قبل از ترک ایران، تاج سلطنت و تمام اختیارات شاه و فرماندهی ارتش را با امید به بازگشت به جاسوس انگلیس و رقیب عشقی خودش، شوهر خانم طلا یعنی حسین فردوست میداد.

شاه فکر میکرد فردوست یک زاهدی است.

در حالیکه فردوست کینه انتقام از زمانیکه شاه طلایش را ربوده بود در دل داشت.

و بالاخره همانطوریکه مهدی بازرگان گفت: "شاهنشاه آریامهر رهبر انقلاب بود"

شاهنشاه شرایط را آماه کرد و بدون هیچ مقاومتی حکومت را به آخوندها واگذار و آرزوی هزار ساله آنها را بر آورده کرد.

قدیم ها فاتحان ممالک، مردم را رعیت و برده خود میدانستند و بعد از مرگشان حکومت را به فرزندانشان میدادند که با زور و زر و تزویر بر رعایا حکومت بکنند.

ولی در تاریخ معاصر فاتحان با قانون اساسی حکومت میکنند!

و با قانون اساسی که به تصویب مجالس مقننه "موسسان" و تائید مردم میرسانند، حکومت را دائمی میکنند.

به این دلیل بمجرد آنکه شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشداران ایران را ترک کرد، ارتش هم به دستور فردوست تسلیم شد و فوراً فاتحان مجلس موسسان را تبدیل کردند به مجلس خبرگان و قانون اساسی شریعت اسلامی تصویب و به تائید مردم رسید.

بر اساس قانون اساسی این رژیم ولایت فقیهی، حاکمان میتواند هر عملی را که مخالف مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد انجام دهند، مشروط بر آنکه شورای نگهبان حیثی در تایید آن مطابق سنت پیدا کند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شکنجه تا حد مرگ قانونی است! طبق احادیث معتبر، بعد از جنگ خندق و کشتار یهودیان یکی از یهودیان خبیر که همسر زیبایی هم داشت به دستور رسول الله، حضرت علی برای گرفتن اعتراف و نشان دادن مخفیگاه اندوخته های اهالی خبیر، آنقدر او را شکنجه کرد که جان داد.

ارائه همین حدیث توسط شورای نگهبان باعث مسکوت گذاشته شدن لایحه شکنجه در زمان ختمی بعد از ماهها مذاکره و حتی تصویب مجلس شورای اسلامی شد.

ترور مخالفین در خارج، قتلهای زنجیره ای، کشتن مردم بیگناه در خیابانها و غیره همگی توجیه قانونی از نظر شورای نگهبان قانون اساسی دارد. حضرت رسول برادر یکی از مخالفین خود را همراه دوفقر مامور کرد که بروند و او را به قتل برسانند.

این حدیث با افتخار توسط قاتل بختیار و بسیاری دیگر منجمله اعضای شورای نگهبان در توجیه قتلهای سیاسی و کشتار مردم مورد استناد گرفته است. تجاوز در زندانها که هر ایرانی شرمنده از بازگو کردن آنست، یکی از افتخارات بازجویان، قضات و زندانبانان رژیم است و شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی آنرا مجاز می داند.

اگر اطلاعات سپاه و بسیج توزیع مواد مخدر در ایران را در انحصار خود دارند و مخالفت جدی از طرف حکومت با آن نمیشود به این دلیل است که حدیثی در باره مواد مخدر در صدر اسلام وجود ندارد.

وقتی دزدی یا جنایتی با معیارهای خودشان معلوم میشود، وکیل مردم به جرم مخالفت با نظام بجای محکوم حکومتی به زندان می افتد.

بریدن دست و پای دزد یکی از قوانین شرع است و ده ها و صدها نمونه بریدن دست و پا در اخبار آمده. ولی باوجود تائید حکومت از دزدی های ملیاردی تا کنون حتی انگشت یکی از اعضای این رژیم بریده نشده.

زدی و رشوه خواری با نامگذاری جدید توسط رژیم جمهوری اسلامی مثل سهم امام، خمس، زکات، نگهداری اموال برای امام زمان و غیره، قباht خود را از

دست داده و سران رژیم با وقاحت و پرویی از کنار این عمل شرم آور میگذرند.

وقتی دزدی چند صد میلیون دلاری یک سپاهی ساده که وزیر شده، ظرف پنج سال معلوم می شود، ایشان میگویند که ما هرچه داریم متعلق به امام زمان است و موضوع فراموش میشود.

میلیارد ها ثروت آیت الله ها و سران رژیم در خارج از ایران نگهداری می شود. وقتی ارقام جزئی از ثروت آنها، مثل هیجده ملیاد دلار متعلق به آقای خامنه ای در ترکیه و یا سه ملیاد پوند حساب بانکی آقای مجتبی خامنه ای در انگلستان به جیب دولت ترکیه و دولت انگلستان ریخته می شود، حکومت در کمال بیشرمی فقط استدلالشان اینست که هیجده ملیار دلار ارز و طلا را نمیتوان در چند کامیون جاسازی کرد!؟

ویا احمدی نژاد در جواب خبرنگار میگوید: "نوش جانشان".

هرکدام از سران رژیم جمهوری اسلامی در سی و هشت سال گذشته از سلطان نشین برونه که محل امن نگهداری ثروت های خانواده رفسنجانی است گرفته تا هندوستان و ونزوئلا و کانادا و آمریکا و دبی و سوریه و لبنان و غزه صد ها ملیاد دلار ثروت مردم ایران را که به سرعت برده اند برای امام زمان نگهداری می کنند.

ببینید این ریاکاران سالوس، نام امام زمان، حضرت مهدی (عج)، را که

برای مسلمان شیعه اثنی عشری مقدس است چگونه وسیله ای برای دزدیهای خودشان کرده اند.

آنها که میخواهند حرمت دین محفوظ بماند باید قبول کنند که دین نمیتواند وارد سیاست و حکومت بشود.

مردم باید حق آنها داشته باشند که هر چهار سال حکومتی را که نمی خواهند عوض کنند.

حکومت نباید حق داشته باشد در لباس روحانیت خلافتکاری و یا حتی اشتباهات خود را توجیح کند. به این دلیل برای حفظ حرمت دین اسلام باید آنها را از حکومت جدا کرد.

گروه‌های مختلف با عقاید سیاسی گوناگون در نقاط مختلف جهان با صدها رایو تلویزیون هرکدام، بجای آنکه هرگروه دسته‌ای ساز خودشان را بزنند، بلید این گروه‌ها را زیر یک پرچم متحد کرد.

این یک پرچم، یک هدف باید باشد و این یک هدف یک قانون اساسی است. درمان سرطان خوش خیم جامعه ایران صد و ده سال پیش تاسیس عدالتخانه و قانون اساسی بود. امروز هم درمان این سرطان بدخیم تنظیم و تصویب این قانون اساسی است.

چاره تدوین یک "قانون اساسی اولیه" ایده آل در خراج از ایران به دلیل امکانات و آزادی در خارج و به تصویب رساندن آن بکمک و سؤل ارتباط جمعی و اینترنت با یک تفاهم تقریباً نسبی از مردم در مرحله اول است. نخبگان ایرانی در نقاط مختلف جهان از استرالیا و نیوز لاند گرفته تا انگلستان و فرانسه و آمریکا و ایران و سایر کشورها دورهم بوسیله ارتباط اینترنتی جمع بشوند و با تبادل نظرچند ماهه پیش نویس یک "قانون اساسی اولیه" را تدوین کنند.

اساسنامه‌ای برای آینده ایران که هرگز رهبری نتواند دیکتاتوری دیگری را بر ایران حاکم کند.

برای حفظ آبروی دین اسلام و اعتقادات شخصی افراد، باید آنرا از حکومت جدا ساخت.

این آرزوی باستانی ایرانیان یعنی آزادی و برابری تمام مردم ایران تضمین شود. وب سایتی درست شده و این "قانون اساسی اولیه" در آن به معرض نمایش و قضاوت همه گذاشته شود.

بعد از مدتی مکاتبه بالاخره حدود صد نفری از تمام طیف‌های سیاسی میتوانند باوجود اختلافات عقیدتی بالاخره در مورد این "قانون اساسی اولیه" توافق کنند.

لااقل در مقدمه این قانون اساسی نوشته شود:

ما مردم ایران برای ساختن کشوری بهتر، توسعه عدالت، تضمین

آسایش اجتماعی، دفاع از مرز و بوم، توسعه رفاه، تضمین موهبت آزادی ملت و آیندگان این قانون اساسی را معین می کنیم که تمام اصول آن هرگز با اعلامیه جهانی حقوق بشر مغایرت نداشته باشد و دین از حکومت برای همیشه جدا بوده و تمام مردم، زن و مرد با هر عقیده و دینی دارای حقوق مساوی باشند.

چند اصل اول این "قانون اساسی اولیه" که برای همیشه غیر قابل تغییر هستند حاوی این مطالب باید باشد:

۱- هیچ کدام از اصول این قانون اساسی نمیتواند با اعلامیه جهانی حقوق بشر مقایرت داشته باشد.

۲- حق و حقوق تمام افراد ملت ایران، مرد و زن با هر دین و عقیده و مسلکی برابر است.

۳- دین از حکومت باید جدا باشد.

۴- شخص اول مملکت با هر عنوانی که مردم او را انتخاب کنند نمی تواند بیش از دو دوره قانون گذاری انتخاب شود.

همین چهار اصل در قانون اساسی، قدم اول خواهد بود که در آینده گروهی نتواند رژیم دلخواه خودش ویا دیکتاتور دیگری را بر ملت ایران حاکم بکند.

تنها راه نجات ایران یک قانون اساسی حکومت پارلمانی است.

مردم باید با این شعار حکومت دینی را عوض کنند.

دو سال دیگر حکومت در ایران چهلمین سال حکومت ولایت فقهی را جشن میگیرد.

در این مدت ده ها و شاید صد ها گروه در خارج تشکیل شده که نام آپوزیسیون روی خودشان گذاشته اند.

فقط دو گروه هستند که با پشتوانه چند میلیارد دلاری تمام رسانه های خارج را در اختیار دارند.

بقیه هم در کمال خوش نیتی مشغول روشنگری و بازتاب اخبار داخل ایران هستند و بخیال خودشان در پی تغییر رژیم هستند.

شما اگر پای صحبت همه این گروه ها بنشینید بحث های داغ، بحث ها ایست از قبیل، 28 مرداد کونتا بود یا رستاخیز، شرکتهای نفتی و کارتر و گواتالوپ در سال 57 چطور رژیم را عوض کردند.

و یا با چند روز تاخیر بلژگو کردن اخبار داخل ایران که مردم کوچه بازار در داخل ایران از اون بطور کامل مطلع هستند.

و اگر در ایران به رسانه های خارجی گوش داده میشود بیشتر بخاطر ساز و آواز و برنامه های تفریحی آنان است.

در حقیقت، اخبار نابودی محیط زیست، نزدهای میلیارد دلاری، اسیدپاشی، اعدام و زندانی که دیگر اخبار نیست چون قباحت همه چیز از بین رفته.

حالا از خارج که به جامعه داخل ایران نگاه میکنید،

چیزی جز تحسین جوانان و زنان ایران نمیتوان گفت.

جامعه پر جوش که یک جوان ایرانی در مقابل رئیس جمهور و هیات وزیرانش

از او انتقاد میکنه و در آخر بعنوان فحش به او میگوید، شما احمدی نژاد ترین

رئیس جمهور هستید و صد ها دانشجوی دیگر برایش دست میزنند و هورا میکشند نمونه هایش خیلی زیاد هست.

خوب این وضعیت در داخل ایران است.

حالا از مصاحبه ها و اعتصابات و اعتراض ها اینجا فاکتور میگیریم که البته

رژیم هم هیچ کاری درباره اش نمیکند.

علتش هم اینست که از حدود شانزده سال پیش که احمدی نژاد به اصطلاح رئیس

جمهور شد، مملکت دست فرقه حجثیه افتاده که توجیح هر کار خلافی را برای

اشاعه فساد میدانند، تا که به اعتقاد خودشان البته حضرت مهدی (ع) زودتر

ظهور کند

این شرایط داخل ایران است.

در خارج هم این گروه های آپوزیسیون دور خودشان میچرخند و توی سر هم

میزنند

عده ای امید به دولتهای خارجی برای اخذ اعانه دارند.

عده ای امید به آمریکا دارند که به ایران حمله نظامی بکند.

عده ای امید به کمک مالی عربستان دارند.

عده ای هم فکر میکنند با جمع کردن چندصد نفر دور خودشان میتوانند در ایران رژیم را تغییر بدهند.

اگر قبلا تماس با دولتهای خارجی و کمک گرفتن از آنها مخفیانه انجام میشد

امروزه ملاقاتها و تقاضای اعانه و کمک علنی شده است

میروند کنگره و با سناتورها ملاقات میکنند

البته پیش بینی وضعیت آینده ایران پنج حالت بیشتر ندارد

اول- یک حمله نظامی که خدا نکند چنین بشود و نخواهد شد.

دوم- ایجاد شورشهای خیابانی و آشوب مثل سوریه با کمک دولتهای خارجی

سوم- موفقیت این گروه های آپوزیسیون در خراج که برای خودشان جبهه و

کنگره و شورا و حزب درست کرده اند. که ظهور حضرت مهدی بسیار محتملتر

است تا که اینها موفق بشوند.

چهارم - انقلاب قانون اساسی قبل از پایان دوره آقای روحانی.

پنجم - ادامه وضعیت موجود و انتخابات دیگری در چهار آینده.

اگر حالت پنجم، یعنی وضع موجود در چهار سال آینده ادامه پیدا کند، حالت

انفجاری در ایران پیش خواهد آمد.

چون مردم دیگر کارد به استخوانشان رسیده. و یکی از سه حالت اول را به دنبال

خواهد داشت. که منجر به نلبودی زیر بناهای ایران خواهد شد و نمونه سوریه و

عراق جلوی روی ماست.

حتی اگر آن وضعیت هم پیش بیاید، بعد از سالها کشمکش باید این سوال را از

خودمان بکنیم:

بعد از به اصطلاح سرنگونی، روز بعد از سرنگونی چه میخواهیم بکنیم؟

آیا کار دیگری هست جز تشکیل مجلس موسسان و نوشتن یک قانون اساسی؟

میبینید که همه راه ها به قانون اساسی ختم میشود!

حتی در حالت پنجم هم این رژیم ناچار است این قانون اساسی را اگر بخواهد زنده بماند تغییر بدهد.

به این دلیل هیچ راهی بجز حالت چهارم و انقلاب قانون اساسی وجود ندارد. دلیلش هم اینکه شما دیدید که خودشان تأیید کرده اند که نود درصد جوانان ما لامذهب شده اند یعنی به هیچ چیزی عقیده ندارند.

بنابراین برای نسل آینده حفظ اسلام از نظر اینها باید بر حفظ نظام ارجحیت داشته باشد.

انقلاب سال 1285 انقلاب قانون اساسی بود که آنرا انقلاب مشروطه مینامیم. اول دنبال قانون بودند. چون شعار قانون از زمان نوشتن کتاب یک کلمه شروع شده بود.

رضا شاه کبیر که به تأیید هر ایرانی میهن پرستی ایران را نگرگون کرد بعزت عدم اجرای قانون اساسی وقتی ایران را ترک کرد مردم جشن گرفتند. محمد رضا شاه، که ایرانی آباد و شاد و خوش از خودش بجا گذاشت با شعار استقلال آزادی قانون اساسی مجبور به ترک ایران شد.

و در آخرین سخنرانی ده دقیقه ایش چهار بار قانون اساسی را تکرار کرد و قول داد که آنرا اجرا خواهد کرد، ولی مردم تجربه عدم اجرای قانون اساسی را داشتند و با رأی 98.2% سلسه پهلوی را منقرض کردند. منتها در یک چرخش زیرکانه که بعداً خود آقای خمینی آنرا "خدعه" نامید مجلس موسسان تبدیل شد به مجلس خبرگان و پیشنویس قانون اساسی سکولار که خود آقای خمینی زیر درخت سیب تأیید کرده بود تبدیل شد به قانون اساسی ولایت فقیه.

اکنون بعد از سی و نه سال تنه‌راه مسالمت آمیزی که در جلوی ملت ایران است، اگر سران رژیم ایران بخواهند دین اسلام را در ایران نجات بدهند باید با تغییر قانون اساسی موافقت کنند.

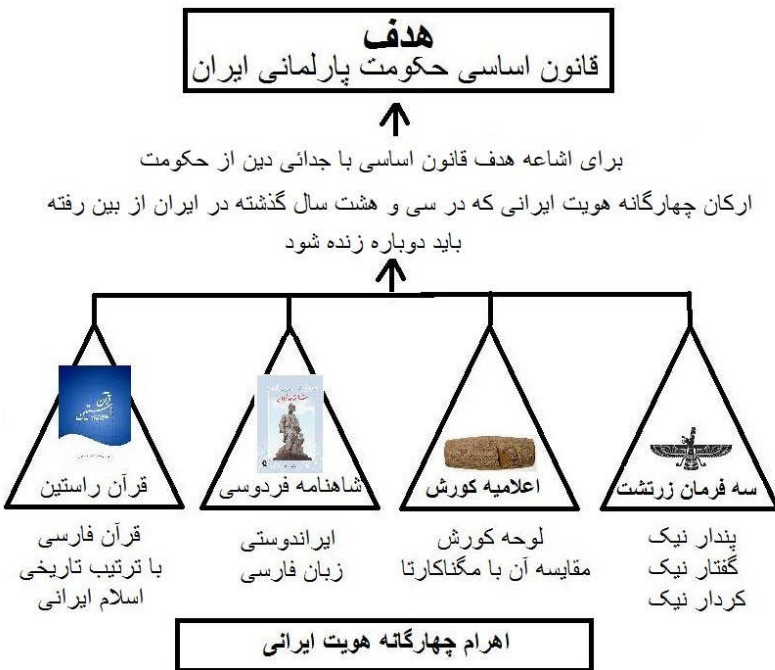
ایرانیان خارج از کشور هم تنها کاری که از دستشان بر میاد باید باهم درباره یک پیش نویس قانون اساسی حکومت پارلمانی توافق بکنند.

ما چند سال بیشتر وقت نداریم که یک انفجار بزرگ در ایران رخ خواهد داد

از حالا چه در داخل و چه در خارج باید شعرا قانون تغییر قانون اساسی باشد. یعنی برای جلوگیری از آشوب، حمله نظامی، تجزیه و هر مصیبت دیگر باید به فکر تغییر قانون اساسی باشیم.

قانون اساسی و شعار قانون اساسی در داخل ایران وقتی در میان مردم درک خواهد شد که مردم هویت ایرانی خودشان را دوباره بدست بیاورند. به این دلیل لازم است که ارکان چهارگانه هویت ایرانی در ایران بیدار شده شود. مهمترین این ارکان هویت ایرانی اسلام ایرانی و آموزش دین و بازنگری در آن است.

بطور کلی نقشه راه که در پیش روی ما میباشد به این شرح است:



بدون زنده شدن ارکان چهارگانه هویت ایرانی درک و نشر شعار قانون اساسی امکان ندارد.

1- مردم ایران باید بدانند سه فرمان پندارنیک، گفتار نیک، کردار نیک در این سرزمین حتی قبل از آمدن آریانیان و چود داشته و همین آموزه های زرتشت نگهدارنده امپراطوری ایران در مقابل دو امپراطوری یونان و رم در مدت هزار سال بوده. ولی در اواخر دوران ساسانیان که آموزه های زرتشت تبدیل به دین حکومتی شد علت اصلی سقوط شاهنشاهی ایران بوده است.

2- آنچه درباره کورش گفته میشود باید لوحه کورش باشد و مقایسه آن با مگناکارتا، اولین سند قانون اساسی انگلستان در هشتصد سال پیش. در حالیکه لوحه کورش، اولین سند قانون اساسی ایران در دوهزار و پانصد سال پیش به مراتب برجسته تر از مگناکارتای انگلستان است. نامگذاری کورش بعنوان بنیانگذار شاهنشاهی ایران در دوهزار و پانصد سال پیش غلط و خیانت به تاریخ شش هزار ساله ایرا است.

3- باید شاهنامه فردوسی بیشتر خوانده شود، تا مردم احساس ایران دوستی در مردم زنده شود و تجزیه طلبی و قومگرایی از بین برود.

4- باید قرآن را به فارسی و با ترتیب تاریخی یعنی همان مصحف علی را بخوانیم. مصحف علی هم دین فروشان و هم مبلغین ضد اسلام را خلع صلاح میکند.

وقتی ارکان هویت ایرانی در ایران زنده شد، مردم کوچه و بازار بهتر به اهمیت داشتن یک قانون اساسی حکومت پارلمانی پی خواهند برد.

آنها که در خارج ایران زندگی میکنند و از آزادی بیان برخوردار هستند و جمعیتشان در حدود پنج میلیون است، میتوانند یک مجلس موسسان مجازی برای خودشان درست بکنند و در مورد یک قانون اساسی حکومت پارلمانی باهم توافق کنند و آنرا در داخل ایران شعار ملت در انقلاب بعدی قرار بدهند.

بعد از تصویب "پیشنویس قانون اساسی حکومت پارلمانی" که میتواند متضمن یک رژیم مردم سالار در ایران باشد، هر گروه و دسته ای که به آن وفا دار بوده و به آن سوگند یاد کرده باشد میتواند به جرگه طرفداران قانون اساسی حکومت

پارلمانی وارد شده و به این ترتیب یک مبارزه هماهنگ و متحد برای رسیدن به یک هدف مشترک که آزادی، حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی است، بدون اعمال خشونت شروع شود.
تا کی در انتظار قیامت توان نشست
بر خیز تا هزار قیامت بیا کنیم

وقتی سخنان کسروی به اینجا رسید، چندین ملیون ایرانی که به او گوش میدادند، در حالیکه بشدت ابراز احساسات می کردند، برایش کف میزدند و هورا میکشیدند.

اشک در چشمان همه جمع شده بود.

کسروی بعد از لحظه ای سکوت گفت:

من چه از عمر بهارم گرفته ام

که این چنین زمستان پس میدهم

ای کودک و جوان ایرانی، گریه نکن ایران